

گفتم باز که من از خود را این راست کنم پای افراز دنیا بگذرد و آمد بهر محراب
از آن بود آنچه بود و هم آن پر حجت است که که بری گفته به نیشا بود که
پیری معتمدی بیضا آمد و گفت که جهان بکشم نه رسته دیدم و نه
رستم عارف عیار رحمه الله تعالی عارف عیار مبلغ بود از اخبار شیخ
عقبی است نام وی منصور است وی روزی گفته که میگوید علی رضی الله
تعالی عنه در خیم برکت آید ای الله تعالی زیند و مشاهد مظهر
صلی الله علیه و سلم و زوال فقر اگر من کوف برکت بر من تا وان باشی شیخ
الاسلام گفت که این نه فضل ست در علی که این کواهیست علی با آن سه چیز
ابو الحسن ساله بنا بر ابراهیم رحمه الله وی را شیخ الشیوخ میخواندند و پیش از
بوده بزرگ و بکا نه روز که خود پیر عباس هر و سبت و مشایخ جهان بخاقا
وی آمدند از اخبار شیخ ابو مسلمه فوایت در شیراز خاقاها داشت سی
بخار مت قمر مشغول بود و طعام صادر و روانه کرد و جمع کثیر از علما و صلیا
بجا و خاقاها وی گفته بودند قوی سه ثلاث و سبعمین و از عباد و در فرج
خاقاها چون شیخ معتمد شد خادم خود شیخ عبدالله ابن عبدالرحمن را
و زینت دارش بخت کن وی بکند وی باز از رفت و دو کفن خرید و بجهت خود
میت کرد چون باز آمد شیخ برفت بود شیخ را در بر گرفت و الله گفت و جاز
وی را در زبانی شیخ دعا کردند و وی گفته که در کفر بودن هزار بار

در

که

از آن که در محکم خود بودن زیرا که صحت با غیر از برای خدای عز و جل بود و
با خود برای پروردن هوای شیخ **عمران ثلثی رحمه الله تعالی** ثلث دهی است
نزدیک بمصر و اینجا می بوده شیخ الاسلام گفت که طریق ابراهیم علیه السلام
آن بود که پی مهران چیزی بخوردی خانه او را ابو الفضل خان میخواندند
و شیخ عمو گفت که نه او ندی در یک نیمی تا مهران بنوی و شیخ عباس
فقیر هر وی گفت **عمران ثلثی** چیزی بخوردی برو پی مهران چون مهران
رسیدی با وی بخوردی و چون رسیدی روزه داشتی روزی بکا که
رسیدی بود نیت روزه کرده بود روز نزدیک نمازشا رسید بود تا که مهران
در رسید وی را بحدیث میداشت تا روزه وی تمام شود که شب نزدیک بود
آن شب حق تعالی را بخواب دید که عمران تو با ما عادی داشتی نیکو ما نوشتی
و استیسم نیکو تو عادت خود بدل کردی ما نیز ست خود بدل کردیم پس بد
شد بخه و اندیشه مندر بری بریامد که و المصربدی بکشد که ملک عمران بود
عامل فرستاد تا حساب وی کند و آن عامل ترس بود و روی زور کرد و برانجا
بیاد داشت شیخ الاسلام گفت که شیخ عباس فقیر گفت مرا که بشیران بود
پیش شیخ ابوالحسن ساله در خاقاها که یکی در آمد ما شناختیم که و یکست
شیخ ابوالحسن در روی وی نکر نیست و گفت عمران تو گفت علی شیخ
بما است و بر استقبالی کرد و در بر گرفت و بجای پر و بدشا انداخته

بسم الله الرحمن الرحیم
و سکن لام

پیران جاوران از شیراز
از اسحاقی که داشت
که چیزی بچشم و عاقلان